



نمایشنامه‌ای از
مهرداد کورش‌نیا

آواز ستاره‌ها

آواز ستاره‌ها

نویسنده: مهرداد کورش‌نیا

آدم‌های نمایش:

ستاره	دختری بیست و دو ساله
شهبلا	خواهر ستاره، سی ساله
اردلان	مردی پنجاه و دو ساله
امید	مردی سی ساله
شهاب	پسری بیست چهار ساله

صحنه اول

- اردلان: چیه؟ تو فکری؟
ستاره: هیچی.
اردلان: چی؟
ستاره: هیچی. (سکوت)
اردلان: باز با شهلا دعوات شده؟
ستاره: شهلا، لیلا.
اردلان: سر چی؟
ستاره: ...
اردلان: نمی خای بگی؟
ستاره: ها؟
اردلان: باز با شهلا دعوات شده؟
ستاره: نه.
اردلان: پس چی؟
ستاره: هیچی.
اردلان: حرفت شده؟
ستاره: موضوع این نیست.
اردلان: بهم بگو.
ستاره: چی رو؟
اردلان: چته؟
ستاره: فقط یه اسم.
اردلان: یه اسم؟
ستاره: آره.
اردلان: نمی فهمم.
ستاره: لیلا.
اردلان: باهاش دعوات شده؟
ستاره: ندیدمش تا حالا.
اردلان: تلفنی؟
ستاره: نه، فقط ازش چند تا عکس و نامه دیدم.
اردلان: می گی چی شده یا نه؟

- ستاره: اذیتت نمی‌کنه؟
اردلان: چی؟
ستاره: خاطرات خیلی دور.
اردلان: گوش می‌دم.
ستاره: لیلا کیه؟
اردلان: چی؟
ستاره: چرا تا حالا چیزی نگفتی؟
اردلان: منظورت چیه؟
ستاره: چند سالش بود اون موقع؟
اردلان: کی؟
ستاره: لیلا.
اردلان: لیلا، تو رفته بودی تو اتاق من؟ رفته بودی تو اتاق من؟ دارم ازت می‌پرسم رفته بودی تو اتاق من؟
ستاره: خب، آره.
اردلان: برو بیرون... گفتم برو بیرون.
ستاره: چی شده مگه؟
اردلان: حق نداشتی.
ستاره: خودت گفتمی هر موقع خواستم پیام بالا.
اردلان: حق نداشتی وارد زندگی خصوصی من بشی.
ستاره: باز بود در اتاق.
اردلان: باید سیم خاردار می‌کشیدم.
ستاره: حالا مگه کیه لیلا؟
اردلان: اسمش رو نیار.
ستاره: لیلا!!
اردلان: خفه شو.
ستاره: من فقط گفتم لیلا.
اردلان: چیزی نگو.
ستاره: کسی نمی‌تونه مجبورم کنه که حرف نزنم.
اردلان: تنهام بذار... برو بیرون.
ستاره: خودت گفتمی خسته شدم از این سی سال تنهایی.
اردلان: نباید می‌رفتی سراغ وسایلم.
ستاره: همش چند تا عکس بود و نامه.
اردلان: دوست نداشتم ببینشون.

ستاره: اونم یه دختر بود مٓ من.
اردلان: مٓ هیچکی نبود.
ستاره: پس چرا تنهات گذاشت؟
اردلان: بسه.
ستاره: یه دلیلی داشته.
اردلان: گفتم بسه.
ستاره: چرا از من مخفیش می کنی؟ مرده؟... زندانیش کردن؟
اردلان: تقصیر من نبود.

صحنه دوم

- امید: سگ برینه به قبر پدرت. آخه صد تومن، صد تومن تا سر شب باید جمع کنی، اونوقت یه قرتی اینجوری گه بزنه به زندگیت؟
- شهلا: (از آشپزخانه) خیلی داغون شده؟
- امید: تا نصف صندوق عقب جمع شده. حداقل باید دو هفته بخوابه.
- شهلا: فدای سرت. مقصر که نبودی؟ طرف خسارت می‌ده؟
- امید: بیمه خسارت می‌ده. پونزده روز علافی و سگ دو زندش چی؟
- شهلا: جونت سلامت. حالا طوری نشده که! پیشونیت زیاد درد نگرفت؟
- امید: یه خورده ورم کرده.
- شهلا: می‌خوای کمپرس آب سرد برات بیارم.
- امید: قربون دستت. سرم درد می‌کنه.
- شهلا: یه سیتی اسکن می‌رفتی.
- امید: نه بابا. مال جر و بحث با اون قرتی پاچه ور مالیده‌اس. دختر اومده پایین، عوض عذر خواهی، می‌گه: نمی‌تونی راه بری لاک پشت؟! منم یه نگاه به بغل دستیش انداختم، دیدم شمبل قوتیه فهمیدم دنیا دست کیه. گفتم منم اگه لاو می‌ترکوندم، جای گاز و ترمز یادم می‌رفت. پسره از اونا که یه من ژل مالیدن به سرشون، قیافه اشون هم مٹ تازه از حموم در اومده‌ها بشه، با اون لباسا که به تنشون زار می‌زنه، اومده می‌گه: آقا لطفاً درست صحبت کنین. گفتم، جمع کن نکبت. وقتی سوار ماشین خانم می‌شی، صدای دیش دیش ضبط تون تا دو تا چهار راه اون ورتر می‌ره. هر و کرتون رو همه دارن تماشا می‌کنن، جنابعالی حواست کجاست که خانم نصف ماشین ما رو کرده قاب دستمال؟ دختره انتر موبایلش رو در آورده، نشسته تو ماشین زنگ می‌زنه، انگار نه انگار.
- شهلا: ماشینش چی بود؟
- امید: ازدواج فامیلی... ماتیز.
- شهلا: اونم گارانتی داره دیگه. ککش هم نمی‌گزید.
- امید: گرانته چیه؟ پدر سگ مصبش با یه ماگزیم اومد. فکر کنم باباهه خودش رو تکون بده ازش میلیون میلیون بریزه.
- شهلا: خوش به حالشون. از کجا میارن؟
- امید: سر قبر بابای من.
- شهلا: ماشین رو چی کار کردی؟
- امید: گذاشتم صافکاری.

- شاهلا: حداقل تو این پونزده روز بیشتر سر بز، دیگه بهونه کار رو نداری.
امید: وسط روز که تو توی آرایشگاهی. خواهرتم خونه اس.
شاهلا: ستاره که بچه نیس.
امید: یه فتیا راحت نیستم.
شاهلا: شام که می مونی.
امید: نه. عباس اینا میان پیشم. یه خنکی نداری؟
شاهلا: نمی تونی کنسلش کنی؟
امید: شب رو؟
شاهلا: بهش زنگ بز.
امید: نمی شه.
شاهلا: فردا صبح کجایی؟
امید: صافکاری.
شاهلا: سمت بازار نمی ری؟ یه خورده وسیله می خوام.
امید: بده ستاره بگیره.
شاهلا: نمی خوام ستاره بره.
امید: زیاده؟
شاهلا: شاید خودم برم.
امید: مگه نمی ری سالن؟
شاهلا: بعدش می رم.
امید: چیه باز زدین به تیپ هم؟
شاهلا: هیچی خودم می رم.
امید: مگه ستاره خونه نیس؟ بده بره دیگه.
شاهلا: خوشم نمی یاد بره تو اون محیط.
امید: تو که می گفتی طفل نیس.
شاهلا: قضیه من با اون فرق داره. اونجا همشون گرگن.
امید: همچین ستاره هم آهوی یه ساله نیس. صد تا مٹ مارو تشنه می بره لب خوب، هلاک بر می -
گردونه. تو چقدر ساده ای!
شاهلا: از کجا انقدر مطمئنی؟
امید: من ندونم کی بدونه؟
شاهلا: چی رو مثلن؟
امید: هیچی.
شاهلا: تو یه منظوری داری.
امید: ول کن بابا، چه منظوری؟

- شهلا: تو همین جوری حرف نمی‌زنی.
- امید: بی خیال.
- شهلا: بگو.
- امید: کاری نداری؟
- شهلا: امید باز من یه چیزی پرسیدم!
- امید: غلط کردم آقا جون. ببخشین. ما از اولشم بچه فیروز بهرام بودیم.
- شهلا: می‌گم چرا راجع به ستاره... همش زیر سر این رفیقت عباسه.
- امید: واسه چی پای اون رو وسط می‌کشی؟
- شهلا: گناه کرده بهش جواب رد داده؟
- امید: اولاً جواب رد به اون نداد، به من داد. دوماً اصلاً ربطی به این قضیه نداره.
- شهلا: چرا، از اون موقع تو یه جورایی می‌خوای مارو بچزونی.
- امید: من رو سننه که ستاره با این بچه قرتیا می‌پره. عباس چش بود؟
- شهلا: حساب تو با این جماعت فرق داره. سرت تو کار خودته. اشتباهی با اینا بُر خوردی. منم می‌فهمم این دلیل نمی‌شه ستاره تو رو با هر بی‌سر و پاییی توی یه کفه ترازو بذاره.
- امید: حالا رفقای ما شدن بی‌سر و پا؟
- شهلا: من حاله از این آدما به هم می‌خوره. خودتم خوب می‌دونی. صد دفه بهت گفتم دوست ندارم با اینا بگردی، می‌فهمی؟
- امید: چطور حرفای ما جرز لای دیواره، مال شما طلا کاری تو قاب؟
- شهلا: تو چی گفتی که من نکردم؟
- امید: خودت بهتر می‌دونی.
- شهلا: چی رو؟
- امید: این جوجه ماشینیا که مدل به مدل با خانم بُر می‌خورن به ما ربط نداره. ولی دوستای ما به عالم و آدم ربط داره؟
- شهلا: من گفتم راجع به خودم بگو.
- امید: خب اونم خواهرته. ریخت و پاشش تو همین خونه‌اس. چطور به تو ربطی نداره؟
- شهلا: باز شروع نکن. به من و تو چه ربطی داره که اون می‌خواد چه جوری زندگی کنه؟
- امید: من خوش ندارم این قرتی‌ها تو این خونه حشر و نشر داشته باشن.
- شهلا: می‌گی چیکار کنم؟
- امید: وقتی دِفِش به زوزه بیفته با صافکاری و نقاشی چیزی حل نمی‌شه.
- ستاره از در ورودی وارد می‌شود.
- شهلا: سلام.
- ستاره: سلام...
- ستاره به اتاقش می‌رود. شهلا و امید در حال ایستاده‌اند.
- امید: چیه؟ یه جوری نگاه می‌کنی انگار من نوکرتم.

- شهلا: امید... (آرام) تو با من مشکل داری یا با ستاره؟
امید: هیچ کی بابا. ولش کن.
شهلا: فردا میای دنبالم؟
امید: اگه تونستم.
شهلا: صبح منتظرتم.
امید: ببینم چی می شه.
شهلا: پیرهن ات رو درست کن. اگه وقت داری وایسا یه اتو برات بزنم... امید.
امید خارج می شود. ستاره از اتاق پشتی وارد می شود.
ستاره: چیه باز زدین به تیپ هم؟
شهلا: این پسر قرتیه اومده بود.
ستاره: کی؟
شهلا: همون که با موتور فیلم میاره.
ستاره: رضا. گرفتی ازش؟
شهلا: گذاشتم تو اطاق. ببینم این قبلا اومده تو خونه؟
ستاره: چطور؟
شهلا: من گفتم نمی دونم فیلمای هفته رو ستاره کجا گذاشته، گفت می ذاره تو کاور اون پیرهن سفیده توی کمد. چشم گرد شد. بعد انگار سوتی داده باشه گفت خودشون قبلا گفتن.
ستاره: خودم گفتم. مگه عیب داره؟
شهلا: ببین اون جوری که اون پسر خاله بازی در می آورد و آدرس می داد، یعنی صد دفه خودش از سر کمد فیلمارو برداشته.
ستاره: خانم مارپل، حالا فکر می کنی سر نخ کجاس؟
شهلا: اینم پُرِ جدیده؟
ستاره: بی خیال.
شهلا: پول فیلمارم نمی گیره نه؟
ستاره: غلط کرده. خودش گفت؟
شهلا: آره.
ستاره: مادر روحانی حالا نمی شه اعتراف نگیری از اون جوون بدبخت.
شهلا: آخه این آدمه؟
ستاره: من مطمئنم اورانگوتان نیس.
شهلا: یه دفه دیگه بگی می زنم تو دهننتا.
ستاره: بیخشید.
شهلا: زهر مار. به این خرمگس بگو دیگه نمی خواد فیلم بیاره. می فهمی؟
ستاره: وای! اون بدبخت چه گناهی کرده؟
شهلا: مگه تو فیلم نمی خوای؟ می گم امید هر هفته برات بیاره.

- ستاره: نه تورو خدا رحم کن. نذار زنده زنده کباب شیم.
- شهلا: اداش رو در نیار.
- ستاره: خدا و کیلی، تو خودت از فیلمایی که امید میاره چیزی می فهمی؟
- شهلا: اون سلیقه‌اش اینجوریه دیگه.
- ستاره: به خدا همین دو هفته پیش اون فیلم خفن سه رنگ کریشچوفسچی اصلاً چیزی فهمیدی؟ امید رو اگر ول می کردی می خواست خودش رو کباب کنه. من می گم بیشتر می خواد کلاس بذاره.
- شهلا: قرمزش خیلی قشنگ بود. امید توضیح می داد، می فهمیدم.
- ستاره: فکر کنم تو بیشتر از رنگش خوشت اومده. نه به خدا، مثلاً اون فیلم چی بود عکاسه هی چلپ عکس می گرفت، بعد می برد و ظاهر می کرد؟ عکسارو بزرگ می کرد. یه جنازه دختر توی عکسا بود، نبود؟ آخر فیلم مٹ دیونه‌ها همه وایستاده بودن توپ بدمینتون بازی می کردن. انگار نه انگار، ادای دیوانه‌هارو در می آوردن.
- شهلا: پس چطور جلوی امید ادای پروفیسورها رو در می آوردی؟
- ستاره: به خاطر اینکه پررو نشه، فکر نکنه با هالو طرفه.
- شهلا: تو که راست می گی؟
- ستاره: نه فقط تو راست می گی جیگر؟
- شهلا: گفتم اداش رو در نیار.
- ستاره: امروز اومده بود اینجا؟
- شهلا: غروب اومده بود. دو تا جینم آورد.
- ستاره: من هی می گم این پسره خیلی با معرفت، تو بگو نه. حیف نیس؟ (به سمت اتاق می رود برای پیدا کردن) نه به خدا حیف نیس هی می شینی پشت پسر مردم صفحه می ذاری؟ حالا کجاس؟
- شهلا: بی خود نگرد. قایم کردم، این چیزا از دست تو امون نداره.
- ستاره: این امید خیلی ماهه، اگه بدت نیاد خودم دفه بعد که از این چیزا آورد یه ماچش می کنم که دفه دیگه دو برابر بیاره.
- شهلا: غلط می کنی.
- ستاره: ایناها جونی! خیلی خفنی به مولا.
- شهلا شیئی را به سمت او پرتاب می کند.

صحنه سوم

صحنه تاریک است. شهاب با شمعی در دست وارد می‌شود. ستاره یک فنجان به شهاب می‌دهد.

- ستاره: بیا.
- شهاب: انگشتم بزن. گفتم انگشت. نگفتم آرنج. بده من... اُ... عجب.
- ستاره: خب.
- شهاب: صبر کن.
- ستاره: بگو دیگه.
- شهاب: یه کشتی برات می‌بینم. کشتی خیلی خوبه... ولی ساحل نداره.
- ستاره: یعنی چی؟
- شهاب: یعنی سفر. یعنی برو.
- ستاره: دیگه چی؟
- شهاب: یه لکه آبی هم هس.
- ستاره: آبی؟
- شهاب: آره، ولی کوچیک.
- ستاره: اینکه مال رنگ فجنونه خاک برسر.
- شهاب: باشه، خودش نشونه‌اس. آرامش، یعنی یکی توی زندگیت هس که می‌تونه تو رو به آرامش برسونه، خواهش می‌کنم...
- ستاره: خفه شو. دیگه چی؟
- شهاب: خواهش می‌کنم... اُ... این چیه؟
- ستاره: چی؟
- شهاب: این. بین انگار شبیه جیناس.
- ستاره: جینا؟
- شهاب: همون اردکه توی کارتون پینوکیو هی نصیحت می‌کرد؟
- ستاره: مسخره. بدش من. تو هم با این فال گرفتنت. ولت کنم، این تو باغ وحش راه می‌ندازی.
- شهاب: نه تو خودت نگاه کن.
- ستاره: این اردکه؟
- شهاب: من که نیستم.
- ستاره: دیوونه!
- شهاب: خواهش می‌کنم. شرمنده می‌کنید.
- ستاره: از خیرش گذشتم.

ستاره لامپ را روشن می‌کند.

- شهاب: واسه چی چراغ رو روشن می‌کنی؟ ولی وجداناً کسی تو رو نصیحت نمی‌کنه مثلاً همین پیرمرده طبقه بالایی.
- ستاره: اردلان؟ نه بابا.
- شهاب: یعنی هیچکی تورو نصیحت نمی‌کنه؟
- ستاره: چرا، شهلا مخصوصاً از وقتی با این اندِ مرامه دوست شده.
- شهاب: همون درایوره؟
- ستاره: آره مٹ سگ حرفاش رو گوش می‌کنه.
- شهاب: پسره؟
- ستاره: نه بابا شهلا. من نمی‌دونم بعضیا چه جوری انقدر عاشق یه نفر می‌شن؟
- شهاب: فیلمشونه.
- ستاره: نه، جون تو واقعاً دوشش داره.
- شهاب: پسره باحاله؟
- ستاره: یه جورایی آره، ولی من زیاد خوشم نمی‌اد، باحاله‌ها، ولی خیلی غده. یه جوریه. فکر می‌کنه خیلی حالیشه، اصلاً شهلا عاشق همین غد بازی شه.
- شهاب: جالبه‌ها.
- ستاره: پیش؟
- شهاب: دو تا خواهر از یه خانواده، تو انقدر راحتی، اونوقت اون این جوری.
- ستاره: سختگیر نیس خیلی، ظاهرش اینجوریه.
- شهاب: ولی زیاد، باید نبایدیه.
- ستاره: آره، خوب.
- شهاب: شهلا متولد چه ماهیه؟
- ستاره: اردیبهشت.
- شهاب: دیدی؟
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: شهلا گاو.
- ستاره: گاوا!
- شهاب: نخند افتضاس.
- ستاره: شهلائی بدبخت.
- شهاب: ببین خود اردیبهشتیا مکافاتن، چه برسه به این که گاو هم باشن.
- ستاره: خودت گاوی خره.
- شهاب: نه جون تو احتمالاً سال گاو به دنیا اومده.
- ستاره: چی شد حالا؟

- شهاب: هیچی صبرای خرکی، نه گفتنشون مٹ آب خوردنه، اهل فلسفه بافی و ملق زدن تو کائنات و قرتی بازی هم نیستن. حالا تو حساب کن که اگه تو سال گاو هم متولد شده باشن دیگه چی می‌شه!
- ستاره: جون تو امید اوران گوتانه.
- شهاب: باید ببر باشه، حالا واقعاً با هم کنار میان؟
- ستاره: تقریباً. البته شهلا انقدر توداره که اگه امید کردم بکنه تو شکمش به روی خودش نمی‌اره.
- شهاب: چند وقته با هم دوستن؟
- ستاره: از وقتی اومدیم تو این خونه، تقریباً یه سال.
- شهاب: ببین گاو با ببر و بز اصلاً تفاهم نداره، بیشترین تفاهمش با خروس و خوکه.
- ستاره: شهاب پنجاه و نه‌یه، چه سالی می‌شن؟
- شهاب: چرا من، چرا پنجاه و هفتیا رو نمی‌گی؟
- ستاره: جون من.
- شهاب: پنجاه و هفتیا اسبن، خوش اندام، با حال، خون گرم، خوش پوش. به آرایش و زیبایشون هم خیلی بها می‌دن، ببین اسبا عاشق آزادین، دوس دارن تو چراگاهای بزرگ بچرن و کیف کنن، کسیم روشون پالون نندازه، خیلی کیف می‌کنن.
- ستاره: بسه.
- شهاب: به خدا اینا خصوصیات اسبه.
- ستاره: خفه شو. من گفتم پنجاه نه‌یا، خود خاک تو سرت چه جونوری هستی؟
- شهاب: میمون.

صحنه چهارم

- ستاره: امروز کار نمی‌کنی؟ به خودت مرخصی دادی؟
- اردلان: بدنم بی حسه.
- ستاره: به خاطر کلیه هاته؟
- اردلان: از داروهاس.
- ستاره: خسته نمی‌شی صبح تا شب تو خونه پای این دیگشتری و کتابا؟
- اردلان: وقتی کاری رو دوست داشته باشی ازش خسته نمی‌شی.
- ستاره: شاید اگه اون اتفاق نیفتاده بود.
- اردلان: همیشه یه اتفاق مسیر زندگی آدم رو عوض می‌کنه.
- ستاره: مٹ ما که شانس آوردیم و مستأجر شما شدیم.
- اردلان: ببینمت.
- ستاره: چیه؟
- اردلان: خوشگل شدی.
- ستاره: مرسی... اینا چرا اینقدر خط خطیه؟
- اردلان: باید پاکنویس بشه.
- ستاره: می‌خوای برات بنویسم؟
- اردلان: نه نه. خودم می‌نویسم.
- ستاره: راستی صد سال تنهایی رو خوندم. خیلی قشنگ بود... کشف یخ...
- اردلان: می‌دونستم خوشت می‌اد. آمریکای لاتینیا خیلی بی‌پدرن!
- ستاره: چطور؟
- اردلان: آستوریاس، خوان رولفو، فوئنتس، بورخس شاهکارن بی‌پدرا.
- ستاره: همشون مٹ مارکز خوین؟
- اردلان: بعضی هاشون حتی از مارکز هم بی‌پدرترن، باید بخونی. آدم حساییاشون هم مکزیکی‌ان.
- ستاره: باورم نمی‌شه. فکر می‌کردم مکزیک کشور فقیر و وحشی‌ایه.
- اردلان: پس اگه موسیقی‌شون رو گوش کنی چی می‌گی؟
- ستاره: اون گیتاریسته هم مکزیکیه؟
- اردلان: کدوم؟
- ستاره: گیتار من کارگری است...

- اردلان: ها... ویکتور خارا... نه... می‌دونی چه جویری کشتنش؟ وقتی پینوشه توی شیلی کودتا کرد اونم با جوونای دیگه دستگیر شد... با تبر هر دو تا دستش رو شکستن، بعدم مجبورش کردن با دستای شکسته یکی از آهنگای معروفش رو بخونه. هنوز آهنگش تموم نشده بود که بستنش به گوله. چقدر وحشی.
- ستاره: خیلی از هنرمندا رو اینجویری کشتن. مثلاً لورکا رو دقیقاً مٹ سگ کشتنش. توی مزارع نیشکر اونقدر دوندنش تا به له له افتاد. بعد هم بستنش به رگبار. تیر خلاصشم...
- اردلان: باز باید بری دیالیز؟
- ستاره: آره.
- اردلان: می‌خوای منم باهات بیام؟
- اردلان: نه، مرسی... امروز بیرون نرفتی؟
- ستاره: دیدم باغچه رو صبح آب ندادی، گفتم شاید...
- اردلان: مُردم؟
- ستاره: آخه مام مٹ گُلا اول صبح به صدای شلنگ آب تو عادت کردیم.
- اردلان: عادت، زندگی آدمارو خراب می‌کنه.
- ستاره: نمی‌تونی یه کلیه برا پیوند پیدا کنی؟
- اردلان: نمی‌دونم.
- ستاره: این دفه حتماً باهات می‌ام.
- اردلان: اذیت می‌شی.
- ستاره: اون روز نباید بدون اجاره می‌رفتم تو اتاقت.
- اردلان: دیگه گذشته.
- ستاره: تا حالا ندیده بودم انقدر بلند حرف بزنی.
- اردلان: دست خودم نبود.
- ستاره: خاطره خیلی بدی بود؟
- اردلان: خواهرتم صدام رو شنید؟
- ستاره: نه با امید بیرون بود.
- اردلان: قراره با هم ازدواج کنن؟
- ستاره: از امید یه خورده بعیده، ولی شهلا خیلی دوشش داره.
- اردلان: مگه اون دوستش نداره؟
- ستاره: نه، اونم مثل بقیه مرداس.
- اردلان: مگه مردا چه جویرین؟
- ستاره: لنگه هم.
- اردلان: مطمئنی همه مٹ همن؟
- ستاره: نه، ولی خیلی کاراشون شبیه همه.

- اردلان: تو چی؟
ستاره: بعضی وقتا فکر می‌کنم کاش یه مرد بودم.
اردلان: خوب؟
ستاره: اگه یه مرد بودم از اون پدر سوخته‌هاش می‌شدم. هر روز با یکی بودم.
اردلان: ولی همه اینجوری نیستن.
ستاره: مردایی که خون، آدمای ضعیفین، حالم رو بهم می‌زنن. دوست دارم باهاشون مٹ خودشون رفتار کنن. مردا مٹ بچه‌ها می‌مونن. خیلی احمق تر از اون‌ها هستن که فکر می‌کنن.
اردلان: پس با این حساب من یه فیلم‌ام.
ستاره: از اون اهلیاش. همونای که یه دختر هندی سوار گردنش می‌شه.
اردلان: اتفاقاً بهم می‌اد.
ستاره: ولی الان کسی نمی‌تونه سوارت بشه. تو عکسای قبلیت خیلی چاق تر بودی.
اردلان: مال این مریضیه.
ستاره: فقط به خاطر کلیه‌هاته؟
اردلان: سن که رسید به پنجاه...
ستاره: اوایل فکر می‌کردم سرفه‌هات مال سیگاره.
اردلان: سی‌ساله که نمی‌کشم. تو دانشگاه که بودیم چند تا چیز خیلی مُد بود.
ستاره: چند سالت بود اون موقع؟
اردلان: وقتی اخراج شدم ۲۲ سالم بود، بعد از اون دیگه هیچ وقت لب به سیگار نزدم.
ستاره: دیگه هیچ وقت ندیدیش؟
اردلان: از آدمای ترسو خوشش نمی‌اومد... تقصیر من نبود، حتی نداشت توضیح بدم.
ستاره: شما رو مقصر می‌دونست؟
اردلان: آخرین بار از زندان پیغام داد که دیگه اسم من رو نیار.
ستاره: چرا؟
اردلان: اونا من رو گول زدن، ترسیدم که بلایی سرش بیارن.
ستاره: باید بهش می‌گفتین.
اردلان: دیگه دیر شده بود.
ستاره: فهمید کار شماس؟
اردلان: قرار گذاشتم جزوه‌ها رو ازش بگیرم... اونوقت... تقصیر من نبود.
ستاره: تو لوش دادی؟
اردلان: من فقط باهاش قرار گذاشتم.
ستاره: چرا اینکار رو کردی؟
اردلان: تقصیر من نبود.

صحنه پنجم

- شهلا: ستاره دیشب می‌گفت اونایی که متولد سال ببرن خیلی پر تلاش و رئیس مآبن، مٹ خود ببر.
- امید: اینا همش حرفای صد تا یه غازه.
- شهلا: یعنی قبول نداری که پر جنب و جوش و پر تحرکی؟
- امید: مگه من سال ببرم؟
- شهلا: آره.
- امید: حالا چی شده این انچوچک رفته تو کار این چیزا؟
- شهلا: نمی‌دونم. ولی دیشب بعد رفتن تو می‌گفت شهلا این امید یه ببر واقعیه.
- امید: به خاطر دیروز می‌گه. کره خر، اونم فیلمیه‌ها، دیروز که اومدم فیلما رو بدم، دم در گفت وقت داری من رو تا ولیعصر برسونی؟ می‌خوام یه شلوار بخرم. نشون به این نشون که تا ساعت نه راننده شخصی خانم بودم. واسه یه شلوار صد تا مغازه رو زیر و رو کرد. می‌دونست، منم شاکی شدم. همش فیلم بازی می‌کرد، جوکای مدل به مدل. تو دلم گفتم تو دیگه بزرگ بشی چی می‌شی؟
- شهلا: توام که بدت نمی‌آد یکی برات مسخره بازی در بیاره.
- امید: ما هم بچه فیروز بهرامیم دیگه.
- شهلا: حالا چه بهش برمی‌خوره.
- امید: نه بابا... ولی اخلاقش خیلی بهتر شده.
- شهلا: من گفتم تو باهات درست رفتار کن اگه ضرر کردی با من.
- امید: تو این پیرهنت رو می‌پوشی خیلی بهت می‌آده.
- شهلا: من از رنگش زیاد خوشم نمی‌آد، فکر می‌کنم سنم بالاتر نشون می‌ده.
- امید: پیرهن زرشکیه ستاره هم خیلی بهش می‌آد.
- شهلا: برا تولدش خریدم.
- امید: خیلی تنگ نیس برات؟
- شهلا: مدلس دیگه.
- امید: خوب خواهرها هوای همدیگرو دارین.
- شهلا: اگه ما نداشته باشیم کی داشته باشه؟
- امید: من خودم نوکرتم آبجی دریست، تو راهیم سوار نمی‌کنم.
- شهلا: امید، راستی دختر این سوپریه رو که می‌شناسی؟
- امید: همون رپ مخفییه؟
- شهلا: رپ مخفی؟

- شهبلا: همونی که زیر چادر شلواری می‌پوشه.
- شهبلا: فردا عقد کنونشونه. امروز اومده بود واسه آرایش. نمی‌دونی یه ریز داشت از پسره تعریف می‌کرد.
- امید: ببین کسی که این اوا خاک عالم رو بگیره، معلومه خودش چند مرده حلاجیه.
- شهبلا: ولی از پسره خیلی تعریف می‌کرد. منم یه جورای خوشحال شدم که داره ازدواج می‌کنه.
- امید: جفتشون گوزیدن به آب، ازدواج! ازدواج مال آدمای علاقه که از بیکاری در بیان نه واسه جماعت ما.
- شهبلا: بالاخره چی؟
- امید: تو دیگه چرا؟ همون یک دفته درس عبرت نشد؟
- شهبلا: قضیه اون کثافت فرق داشت. اون که انتخاب من نبود.
- امید: تو شانس آوردی که تونستی بعد دو سال خلاص شی، اونم بدون توله. انقدر آدمای گیر این تار عنکبوتی می‌افتن که هر چی دست و پا می‌زنی بیشتر می‌چسبن بهش. همین عباس... فکر می‌کنی داره زندگی می‌کنه؟ واسه چی دم به دقیقه بکسل ماس؟
- شهبلا: خوب جدا شه.
- امید: نمی‌تونه. زنه سیریشه. با اون مهریه و خانواده عباس که طلاق و مٹ گناهه کبیره می‌دونن. اگه من گفتم حداقل با یه کسی حشر و نشر داشته باشه به خاطر اینکه یه خورده از اون فضا بیاد بیرون.
- شهبلا: یعنی چی؟ اون خودش رضایت می‌ده زنش با یه نفر دیگه باشه؟
- امید: گه می‌خوره زنش. اون نمی‌تونه عباس رو راضی نگه‌داره، به عباس چه؟
- شهبلا: من اصلاً قبول ندارم.
- امید: تو خودت اون دو سال راست و حسینی نمی‌خواستی با کسی حشر و نشر داشته باشی؟
- شهبلا: نه. من از این کثافت کاریا خوشم نمی‌اد. یا آدم با یه نفر هس یا با هیچ کس. از این مسخره بازی‌ها هم بدم می‌اد.
- امید: یه فیلمی چند وقت پیش دیدم، خیلی خفن بود. زنه با شوهرش رفته بود آفریقا. بعد زنه عاشق یه افسر انگلیسی شد. ببین هیچ کی مقصر نبود. هر سه تا شون عاشق بودن. آدم دلش برای هر سه تا شون آتیش می‌گرفت.
- شهبلا: آخرش چی شد؟
- امید: هیچی آخرش سه تاشون مردن.
- شهبلا: لطفاً شما از این فیلم‌های مثلث عشقی زیاد نبینین، من خیلی خوشم نمی‌اد. می‌فهمی؟
- امید: نوکرتم... سیگار داری؟
- شهبلا: یه چیزی بخون، می‌رم میارم.

امید شروع به خواندن می‌کند. شهبلا به اتاق می‌رود. امید از جیبش سیگاری در می‌آورد و بشکن زنان به سمت اتاق می‌رود.

صحنه ششم

شهاب: با من چی کار داشتین؟
شهلا: مزاحمت که نشدم؟
شهاب: ها، نه.
شهلا: چیزی شده؟
شهاب: نه، نه.
شهلا: راحت باش.
شهاب: راحتم.
شهلا: همیشه پات رو انقدر تکون می دی؟
شهاب: نه، بعضی وقتا.
شهلا: چیزی می خوری؟
شهاب: ستاره کی می اد؟
شهلا: گفتم که غروب.
شهاب: می خواین بعداً پیام.
شهلا: چرا؟
شهاب: آخه باید برم خونه.
شهلا: کارت دارم.
شهاب: آخه...
شهلا: چرا پات رو انقدر تکون می دی؟
شهاب: می شه برم دستشوئی؟
شهلا: خوب از اول می گفتمی.
شهاب: مرسی.
به دسشویی می رود.
شهاب: اینجا لامپ ندارین؟
شهلا: لامپش سوخته. لای در رو یه خورده باز بذار.
شهاب: نه، مرسی.
شهلا:
شهاب: اوف.
شهلا: چی شد؟ شهاب!
شهاب: نیای تو.
شهلا: خوردی زمین؟

شهاب:

نه نه، چیزی نیست... نیای تو... اینجا آب سرد ندارین؟

شهاب:

آخ... آب سرد و گرم جاش برعکسه.

شهاب:

آخه این رو الان می‌گن؟!

شهاب:

چیزی می‌خوای؟

شهاب:

نه نه.

شهاب بیرون می‌آید، سعی می‌کند خود را خونسرد نشان دهد.

شهاب:

سوختی؟

شهاب:

نه بابا!

شهاب:

بشین.

شهاب:

همینجوری راحتم.

شهاب:

می‌خواستم راجع به ستاره باهات صحبت کنم.

شهاب:

چرا تلفنی نگفتین؟

شهاب:

اینجوری اشکال داره؟

شهاب:

نه.

شهاب تلاش می‌کند، سوزش و درد را مخفی کند.

شهاب:

ببین، می‌خواستم تو با ستاره صحبت کنی.

شهاب:

راجع به چی؟

شهاب:

این چند وقته رفتارش خیلی عوض شده. فکر می‌کنم حرف تو رو گوش می‌ده.

شهاب:

ستاره؟... آب سرد دارین؟

شهاب:

آره...

یک لیوان آب به او می‌دهد.

شهاب:

مرسی، مگه چی شده؟

شهاب:

این اواخر تا نصف شب بیداره، صبا تا لنگ ظهر می‌خوابه، خیلیم سیگار می‌کشه.

شهاب:

من یه دایی دارم یکی از دوستای خانومش، البته الان زنش نیست، قبلاً بوده، بعداً جدا شدن، البته

تقصیر دائم نبود، خانومش خیلی چیز بود، چی می‌گن، از اونا که باید هفته‌ای سه‌دفعه می‌رن

آرایشگاه...

شهاب:

من می‌گم تو باهاش حرف بزنی، ببین چه شده؟

شهاب:

خانم دائم متولد دی بود کلاً دی ماهی‌ها...

شهاب:

یعنی همه متولدای دی اینجورین؟...

شهاب:

نه، نه...

شهاب:

ببین این تازگیا با یه کسایی رفت و آمد پیدا کرده که... من نمی‌دونم از کجا اینا رو گیر می‌اره.

شهاب:

مگه با کسای دیگه هم؟...

شهاب:

مثلاً این فیلمیه؟

شهاب:

اون که برا ستاره فیلم می‌اره.

شهاب: برا ستاره چیزای دیگه هم می‌اره.
شهاب: فکر نکنم.
شهاب: پس این زهر ماریا رو از کجا می‌اره؟
شهاب: می‌گه امید...
شهاب: غلط کرده.
شهاب: متولدای دی همشون اینجورین...
شهاب: تو از زیر زبونش بکش. باهات حرف بزن، ببین چشمه؟ تازگیا حتی تو کارای سالن هم نمی‌آد
کمک بده.
شهاب: فکر نکنم؟
شهاب: چی رو؟
شهاب: حرفم رو گوش کنه.
شهاب: تو سعی‌ات رو بکن.
شهاب: نمی‌شه. می‌شه برم دستشوئی؟

صحنه هفتم

تاریکی. صداها را می‌شنویم:

- شهلا: خوابی؟
ستاره: نه.
شهلا: بعد ظهر خوابیده بودی؟
ستاره: خوابم نبرد.
شهلا: زنگ زدم به مامان.
ستاره: تو نمی‌تونی جلوی خودت رو بگیری؟
شهلا: اون مادرمونه.
ستاره: نه تا وقتی که با اون آشغال زندگی می‌کنه.
شهلا: بازم با سهراب دعواش شده.
ستاره: تقصیر خودشه. نگفت برای چی؟
شهلا: سر شاهین، می‌گه چرا هر روز با قاسم خاله اینا میرن لب دریا؟
ستاره: مامان اون بچه رو هم بدبخت می‌کنه.
شهلا: خیلی اصرار می‌کرد چند روز بریم پیش شون. می‌گفت شاهین خیلی دلتنگی می‌کنه.
ستاره: دیشب خواب دیدم رو تخت بیمارستانم. فقط بابا بالا سرم بود. مچ دستم رو گرفته بود و محکم فشار می‌داد. هی می‌خواستم باهاش حرف بزنم، نمی‌تونستم. انگار لال شده بودم. اینقدر مچ دستم رو محکم گرفته بود، وقتی که بیدار شدم هنوز مچم درد می‌کرد.
شهلا: خیلی وقته نرفتیم سر خاکش.
ستاره: اصلا باهام حرف نزد. فقط نیگام می‌کرد. چشاش پر اشک بود.
شهلا: دلم براش تنگ شده.
ستاره: یادته وقتی که می‌خواستیم بیاییم تهران سر خاکش گریه کردیم؟
شهلا: اون شب مامان کلی لوست کرد.
ستاره: مٹ بچه گیا.
شهلا: وقتی می‌خواست وادارت کنه بخوابی برات لالایی می‌خوند.
ستاره: شهلا تو بلدی لالایی بخونی؟
شهلا: بچه شدی؟
ستاره: بخون.
شهلا: لالا، لالا، گل پونه، بابات رفته نگیر بونه، لالالا، گل لاله، مامان رفته خونه خاله. تو هم یه روز بزرگ می‌شی، خودت می‌ری خونه خاله، لالالا...

صحنه هشتم

ستاره با تلفن صحبت می کند. صدای شهاب را می شنویم:

- شهاب: کسایی که گوشای کوچولو دارن اینجورین.
ستاره: یعنی هر کس گوشش کوچیکه فضوله؟
شهاب: آگه یه خورده هم عقب باشه.
ستاره: خوب حالا چی؟
شهاب: من زیاد فضول نیستم.
ستاره: از گوشات معلومه.
شهاب: ولی حس ششمم خیلی قویه.
ستاره: شاید، آره خب. حالا دو ساعت آسمون ریسمون کردی واسه همین؟
شهاب: نه.
ستاره: بگو دیگه.
شهاب: ببین.
ستاره: ها؟
شهاب: می خواستم بگم دیگه نمی تونم ببینمت.
ستاره: خبری شده؟
شهاب: نه.
ستاره: چرا یه چیزی هس.
شهاب: چیزی نشده.
ستاره: به خاطر همین گفتمی باهات کار خیلی واجب دارم؟
شهاب: من دیگه نمی تونم.
ستاره: چرا؟
شهاب: من و تو با هم خیلی فرق داریم.
ستاره: مگه قراره نداشته باشیم؟
شهاب: دیگه باید قطع بشه.
ستاره: چرا آخه؟ یه چیزی شده، تو چرا نمی خوای بگی؟
شهاب: چیز خاصی نیس. فکر می کنم همین جا باید تمومش کنیم.
ستاره: الان؟
شهاب: پس کی؟
ستاره: آخه...

- شهاب: من به این نتیجه رسیدم که دارمایِ ما با هم فرق داره.
- ستاره: دارما؟
- شهاب: آره، یعنی... بین اوشو می‌گه هر آدمی یه دارما داره، یعنی چیزی که دنبالشه. هدف و مقصدی که می‌خواد بهش برسه، هر کسی یه دارما داره.
- ستاره: حالا هدفای ما مگه چه فرقی داره؟
- شهاب: من خواستم چند دفه بهت بگم ولی شک داشتم. تا دیروز که اون قضیه رضا رو گفتی.
- ستاره: خوب رضا هم یه دوسته مَث تو.
- شهاب: ولی من فقط با تو دوستم، به کس دیگه فکر نمی‌کنم.
- ستاره: رابطه اون با تو فرق داره. اون فیلم می‌اره. بعضی وقتا هم یه چیزی می‌اره با هم می‌خوریم، همین.
- شهاب: فقط همین؟
- ستاره: تو به من شک داری؟
- شهاب: ولش کن.
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: هیچی.
- ستاره: بگو.
- شهاب: ببین من تحقیق کردم. نمی‌دونم تو چه جور می‌تونی با یه همچین آدمی... ولش کن...
- ستاره: بگو چه جور آدمی؟
- شهاب: یعنی نمی‌دونی؟
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: یعنی تو نمی‌دونی واسه چی زیر ابروش رو بر می‌داره؟
- ستاره: رضا؟
- شهاب: آره.
- ستاره: دوست داره، اتفاقاً من خوشم می‌اد. با مزه‌اس.
- شهاب: موهاش هم بامزه‌اس؟
- ستاره: خب دوست داره رنگ کنه. بین اون یه جورایی افکار خاصی داره. حالا اگه خیلیا خوششون نمی‌اد این باید چه کار کنه؟
- شهاب: هیچی، مشکل از منه. من بعضی چیزا رو نمی‌تونم هضم کنم.
- ستاره: حالا فقط مشکل رضاس؟
- شهاب: نه، مشکل منم.
- ستاره: ببین من قراره رابطه‌ام رو تا چند وقت دیگه باهاش قطع کنم.
- شهاب: قطع کنی؟ هه...
- ستاره: منظورت چیه؟

شهاب: هیچی.

ستاره درحال صحبت کردن به اتاق می‌رود. نور گوشه‌ای از صحنه را روشن می‌کند. تصویر شهاب را نیز می‌بینیم. او با موبایلش حرف می‌زند. صدای ستاره را از اتاق می‌شنویم:

ستاره: یعنی چی؟ تو یه جوری می‌گی انگار من مشکل دارم.

شهاب: نه. من مشکل دارم.

ستاره: خوب معلومه.

شهاب: بس کن.

ستاره: من بس کنم؟ شماها فقط می‌تونید به آدم تهمت بزنین. با آبروی آدم بازی کنین.

شهاب: آبرو! از یه چیزی بگو که داشته باشی.

ستاره: تو چی داری؟

شهاب: اونقدر عقل دارم که به تو باج ندم.

ستاره: تو چه باجی به من دادی؟ چیکار کردی واسم که الان این جوری حرف می‌زنی؟

شهاب: هیچ کار نکردم؟

ستاره: آره که نکردی، فکر کردی من بچه‌ام؟

شهاب: می‌دونستم اونقدر پررویی که طلب کار می‌شی.

ستاره: فکر کردی به یه آدمی مٹ تو باید بدهکارم بشم؟

شهاب: من با تو اونقدر صادقانه رفتار کردم، اونوقت تو هر کاری خواستی کردی.

ستاره: صادقانه؟ اینکه مٹ مداد تراشیده سیخ سیخ می‌اومدی گرگم به هوا و خاله خاله بازی راه می‌

انداختی و ادا اطوارای خیلی حالیمونه رو در می‌آوردی، به این می‌گن صداقت، کدو حلوایی؟! بهتر از اینه که هفته‌ای با یه نفر باشم.

ستاره: دهنه رو ببند.

شهاب: اگه منم خودمم روزی یه دفه می‌تراشیدم که تیز شم مٹ خیلیای دیگه...

ستاره: خفه شو.

شهاب: چرا داد می‌زنی؟

ستاره: می‌خوام داد بزنم. به تو چه ربطی داره؟

شهاب: واسه تو که این چیزا مهم نیس.

ستاره: واسه تو خیلی مهمه؟!

شهاب: اگه نبود اینا رو بهت نمی‌گفتم، می‌ذاشتم تو همین منجلا ب دس و پا بزنی.

ستاره: لجن تویی که به این راحتی به دیگران تهمت می‌زنی. دیگه نمی‌خوام ریختت رو ببینم.

شهاب: برو بابا.

ستاره: گمشو کثافت.

شهاب: حرفات یادت باشه.

ستاره: خفه شو.

صحنه نهم:

- شهلا: نگفته بودم این عوضی دیگه نیاد اینجا؟
- ستاره: امید؟
- شهلا: نه، رضا.
- ستاره: کی؟
- شهلا: دیروز نیومده بود؟
- ستاره: نه.
- شهلا: پس اون پیتزاها رو کی آورده بود؟
- ستاره: پیتزا؟
- شهلا: جعبه اش تو سطل آشغالی بود.
- ستاره: خوب چی شده حالا؟
- شهلا: می‌دونی زن این سوپریه راجع بهش چی می‌گه؟
- ستاره: کالانتر محله؟
- شهلا: اگه این کالانترها هم نباشن که اینها همه جا رو به کثافت می‌کشن.
- ستاره: بدم می‌اد از این خاله زنک بازیا.
- شهلا: تو نمی‌گی این چرا این ریختی می‌گرده؟
- ستاره: من با ریختش چی کار دارم؟
- شهلا: با امید چیزی کشیدین؟
- ستاره: نه.
- شهلا: پس چرا چشات قرمز شده؟
- ستاره: من... شاید به خاطر سیگاره.
- شهلا: امید کی اومده بود اینجا؟
- ستاره: بعد از ظهر.
- شهلا: می‌دونم، ساعت چند؟
- ستاره: ساعتش یادم نیست. فیلم رو داد. با هم نگاه کردیم. گفت من کار دارم باید برم.
- شهلا: کی رفت؟
- ستاره: شیش، هفت بود.
- شهلا: نگفت کجا می‌ره؟
- ستاره: مگه قرار نداشتین؟
- شهلا: چرا گفت کار دارم نمی‌تونم پیام دنبالت.
- ستاره: با آژانس اومدی؟

- شاهلا: آره.
- ستاره: می‌خواهی یه چیزی درست کنم؟
- شاهلا: نه، تو بعد از ظهر جایی رفتی؟
- ستاره: نه، گفتم که خونه بودم.
- شاهلا: امید چیزی نگفت؟
- ستاره: راجع به چی؟
- شاهلا: کلاً.
- ستاره: هیچی. تو کف فیلم بود، اخلاقی رو که می‌دونی.
- شاهلا: تا آخرش رو با هم دیدین؟
- ستاره: آره. امشب خودت بشین ببین. خیلی با هاله.
- شاهلا: قرار بود با هم ببینیم.
- ستاره: دیگه بعد از ظهر بیکار بودیم گفتیم ببینیم...
- شاهلا: امید گفت بیکاره؟
- ستاره: نه، گفت کار داره. من گفتم فیلم رو دیدی برو. بعضی جاهاش رو هم با هم زدیم جلو.
- شاهلا: تو لباسات رو عوض کرده بودی؟
- ستاره: چطور؟
- شاهلا: این پیرهن زرشکیه رو تخته.
- ستاره: آره پوشیدم با این دامن ببینم بهم می‌اد؟
- شاهلا: مگه نمی‌خواستی بری پیش اردلان.
- ستاره: نه، اردلان امروز بیمارستان بود. می‌دونی این چرا انقدر داره لاغر می‌شه؟
- شاهلا: نه؟
- ستاره: بیچاره کلیه‌هاش رو از دست داده. اینا وقتی اینجوری می‌شن، بدبختا دیگه نمی‌تونن هیچی بخورن، گوشت قرمز، پروتئین... توی این گرما اُور می‌پوشه. می‌گفت ماهی یه دفه می‌ره دیالیز. خیلی ناجوره‌ها، هر آدمی مریضیش رو بگیره، دیگه نمی‌تونه قرص بخوره به خاطر دفع کلیه هاش. خیلی دلم براش می‌سوزه. کاش می‌تونست یه کلیه پیوند بزنه. خیلی ماهه. می‌گم. اِ ما رو هم صدا کن بی‌معرفت، تک خوری می‌کنی یه ژینگول هم به ما بده. شاهلا داری گریه می‌کنی؟
- شاهلا: چیه؟ ها؟ چی شده؟
- شاهلا: هیچی.
- ستاره: چی شده؟ به خاطر امید؟ نیومد دنبالت؟... می‌خواهی زنگ بزنم بهش؟
- شاهلا: خفه شو.
- ستاره: اِ... تو چت شده؟ واسه چی این پیرهن رو اینجوری کردی؟ شاهلا تو رو خدا بگو چی شده؟... بخدا ما داشتیم...

صحنه دهم

- ستاره: اردلان اینا چیه؟ (دسته گلی در دست دارد).
- اردلان: دیروز پشت چراغ قرمز یه دختر بچه بهم اصرار کرد، مجبور شدم بخرم.
- ستاره: فقط به خاطر اینکه اصرار کرد؟
- اردلان: نه، راستش رو بخوای دلم براش سوخت... خوشت میاد؟
- ستاره: نه.
- اردلان: طوری شده؟
- ستاره: نگران توام.
- اردلان: نگران من؟
- ستاره: خبری نشد؟ از بانک کلیه.
- اردلان: هنوز هیچی.
- ستاره: نمی‌دونن وضعیت چه جوریه؟
- اردلان: یه کسایی اونجا تو نوبتن که آدم خجالت می‌کشه.
- ستاره: چه فرقی داره تو هم یکی از اونا.
- اردلان: من عمرم رو کردم.
- ستاره: داری خودت رو لوس می‌کنی؟
- اردلان: مَث بچه‌ها...
- ستاره: پیرمردا هم بعضی وقتا عین بچه‌ها می‌شن.
- اردلان: پیرمرد خودتی پدر سوخته...
- ستاره: دیدی گفتم... چیزی می‌خوری برات بیارم؟
- اردلان: نه.
- ستاره: آخه اینجوری که نمی‌شه.
- اردلان: تو هم داری ادای پیرزنای غُرْغُرُو رو در میاری آ.
- ستاره: امروز منم باهات می‌آم.
- اردلان: برای چی؟
- ستاره: کاردارم.
- اردلان: چی کار؟
- ستاره: می‌خوام سرو صدا راه بندازم.
- اردلان: چی؟
- ستاره: شوخی کردم. می‌خوام آزمایش بدم ببینم می‌تونم یکی از کلیه‌هام رو بهت قالب کنم.
- اردلان: نمی‌شه.

- ستاره: چون سیگار می کشم، می ترسی؟
اردلان: نه نمی ترسم.
ستاره: پس چی؟
اردلان: چرا تو؟
ستاره: کسی بهتر از من سراغ داری؟
اردلان: (می خندد.) نه.
ستاره: قول می دی؟
اردلان: تا ببینیم چی می شه...
ستاره: قول بده پیرمرد، قول؟
اردلان: قول. اون چیه؟
ستاره: آلبوم عکسهای بچگیمه، آوردم ببینی.
آلبوم را به اردلان می دهد.
اردلان: این توئی؟
ستاره: آره.
اردلان: چه با مزه!
ستاره: این باغ خونمونه. اینجا بابام هنوز زنده بود.
اردلان: اینجا چند سالت بود؟
ستاره: هفت سال.
اردلان: اینم مادرته؟
ستاره: توی این عکس هنوز سی و پنج سالش هم نبود. بعد از فوت بابامه...
اردلان: چقدر دار و درخت. این عکس دسته جمعی تون رو چرا خط خطی کردی؟
ستاره: ولش کن کثافت.
اردلان: شوهر مادرته؟
ستاره: آره.
اردلان: اسمش چی بود؟
ستاره: سهراب.
اردلان: به قیافه اش نمیداد آدم حرومزاده ای باشه.
ستاره: مرتیکه مفنگی همه امون رو بدبخت کرد.
اردلان: چطور؟
ستاره:

بعد از فوت بابام شهلا می رفت برگای درختا رو بو می کرد، من اون وقت نمی فهمیدم چرا این کارو می کنه. بعدا بهم گفت درختا بوی بابا رو می ده. هنوز دوسال نگذشته بود که سر و کله سهراب پیدا شد. بعد از ازدواج با مامانم ما رو به هر بهونه ای کتک می زد. یه ماه از عید رد نشده بود که واسه شهلا یه خواستگار آورد. مامان خیلی اصرار کرد تا شهلا قبول کنه. اما بعد از یه سال فهمیدیم مرتیکه یه زن و دو تا بچه تو نوشهر داره. تا یه سال جنگ و دعوا داشتیم.

آواز ستاره‌ها

فحشای سهراب به من، به مامان، به شهلا. هنوز عربده هاش تو گوشمه. یادمه یه روز دو تا شمع از امامزاده دزدیدم، آوردم توی انبار روشن کردم تا تموم بشه. واسه شهلا دعا می‌کردم که بتونه خلاص شه. هر وقت دلم می‌گرفت می‌رفتم تو انبار رو پرتغالا دراز می‌کشیدم و به راه رفتنشون روی ردیفای بلوک نگاه می‌کردم. کاش می‌شد در انباری رو از تو کلید کرد.

اردلان: تنهایی رو دوست داشتی؟

ستاره: وقتی با مورچه‌ها بودم دوست نداشتم هیچکس دیگه‌ای بیاد.

اردلان: نمی‌ترسیدی؟

ستاره: شبا که تنها می‌شدم سعی می‌کردم که به صدای ستاره‌ها گوش بدم. مادر بزرگم می‌گفت شبی

که یه دختر عروس می‌شه، ستاره‌ها براش آواز می‌خونن. تو فکر می‌کنی که واقعا می‌خونن؟

اردلان: مادر بزرگا هیچ وقت دروغ نمی‌گن.

ستاره: مادر بزرگت رو دوست داشتی؟

اردلان: عاشق لالایی هاش بودم.

ستاره: اردلان. واسه چی اون شبا ستاره‌ها برام آواز نخوندن؟

صحنه یازدهم

امید روی صندلی ضرب گرفته‌است و آواز می‌خواند.

شهلا: نزن.
امید: باشه، نمی‌زنم. لالالای لای لالای لالا....
شهلا: امید.
امید: اخمات رو وا کن. لالالای لای لالای لالا. عینک بهت می‌اد. لالالای لای لالای لالا. بعد یه هفته اومدم که بینمت.
شهلا: نگفته بودم نیا.
امید: حالا که اومدیم تحویل بگیر. چیه حالا؟
شهلا: صدات رو ببر، حوصله ندارم.
امید: ای بابا، ندارم، نمی‌شه، نمی‌خوام.
شهلا: امید.
امید: جون.
شهلا: باز چیزی کشیدی؟
امید: آره دستگیره رو.
امید بی اختیار می‌خندد.
شهلا: یه تیکه کره بذار تو دهننت.
امید: تو هر موقع بی حوصله می‌شی کره به خورد مردم می‌دی؟
شهلا: گفته بودم نیا، نگفته بودم؟
امید: بابا به هوای فیلم‌های ستاره اومدم، اون که گناه نداره، ما زدیم به تیپ‌هم.
شهلا: یه دفعه دیگه بینم فیلم بیماری واسه این من، می‌دونم و تو.
امید: چیه آخه؟ چی شده؟
شهلا: هیچی، حرف نزن.
امید: تو اصلاً اینجوری نبودیا. قبلاً اخلاقت بهتر بود.
شهلا: سرم رو خوردی.
امید: خوشمزه بود لابد.
امید می‌خندد...
شهلا: تو روحت.
امید: دخترا از این اداها زیاد در می‌ارن. ولی تو که جوون بیست ساله نیستی.
شهلا: خفه شو.
امید: چته؟

می‌گم حرف نزن.	شهلا:
ا ا...	امید:
زهر مار.	شهلا:
تو پاک آب روغن قاطی کردی‌ها؟	امید:
آره نمی‌خوام ببینمت. به کی بگم؟	شهلا:
چته بابا؟ الکی سر و صدا می‌کنی؟	امید:
الکی؟ تو خجالت نمی‌کشی؟	شهلا:
واسه چی؟	امید:
چه جووری می‌تونی تو روی من نگاه کنی؟	شهلا:
چیکار کردم مگه؟	امید:
کاری نکردی. نذار دهنم باز شه؟	شهلا:
بسه دیگه. حالا ما هیچی نمی‌گیم.	امید:
اگه بخوای بگی چه غلطی می‌کنی؟	شهلا:
ببین. من خودم آخر لات بازییم، تو دیگه واسه ما افه نیا.	امید:
فکر کردی. تو هنوز نمی‌دونی مسجد جای این کارا نیس.	شهلا:
نکنه تو و خواهرت خیلی‌ام مسجد برو ایین.	امید:
من اعتقادای خودم رو به صد تا مٲ توی کثافت نمی‌فروشم. اگه فکر کردی با زبون بازی یه کسی مٲ من رو می‌تونی خام کنی، کور خوندی.	شهلا:
جمع اش کن، حالا ما لی لی به لالات گذاشتیم، فکر کردی چه خبره؟ تقصیر منه که انقد بهت رو دادم که حالا آسترشم می‌خوای!	امید:
دفعه آخرت باشه که پات رو توی این خونه می‌زاری و اسم ماها رو می‌یاری.	شهلا:
واسه چی ستاره رو به دم خودت می‌چسبونی؟ اون به تو چه؟	امید:
خفه شو اسمش هم نیار.	شهلا:
ببین. یه بار دیگه چرت و پرت بگی من می‌دونم و تو. انگار قیم همه شده؟	امید:
قیمی بهتر از هرزگیه بی‌شرف.	شهلا:
زیپتات رو بکش.	امید:
اگه نکشم چکار می‌کنی؟	شهلا:
کاری می‌کنم که تا عمر داری یادت نره.	امید:

شهلا سیلی به امید می‌زند. امید غافگیر شده‌است. مبهوت به سمت شهلا می‌رود. شهلا از روی اوپن آشپزخانه چاقویی بر می‌دارد و رو به او می‌ایستد. امید سرش را پائین می‌اندازد و از در خارج می‌شود.

صحنه دوازدهم

اردلان نشسته است و برگه آزمایش را پاره می کند.

- اردلان: درست می شه.
ستاره: این چیزی نیس که درست بشه.
اردلان: اُنقدر ناامید نباش.
ستاره: چرا الان؟ چرا وقتی که فکر می کردم همه چیز داره خوب پیش می ره؟
اردلان: خیلی چیزا دست آدم نیس.
ستاره: این به من ربط داره؟
اردلان: مگه خودت خواستی؟
ستاره: باید به اینجاش فکر می کردم.
اردلان: این یه اتفاقه.
ستاره: تموم زندگی من پُرّه از اتفاقه.
اردلان: تو تقصیری نداری.
ستاره: پس من دارم تقاص کارام رو پس می دم؟
اردلان: دنیا این شکلی نیس که تو می گی.
ستاره: کاش آدم یه دفه ای می مرد و راحت می شد.
اردلان: صبوری کن. هنوز که چیزی نشده.
ستاره: دیگه می خواستی چی بشه؟
اردلان: دنیا رو چه دیدی، تا اون موقع یه علاجی پیدا می شه.
ستاره: هیچ علاجی براش پیدا نمی شه.
اردلان: علم خیلی کارا می کنه.
ستاره: ولی این ایدزه، هیچ کاریش نمی تون بکنن. تو هم خوب می دونی. پس سعی نکن مَث بچه ها باهام رفتار کنی.
اردلان: چرا فکر می کنی مَث بچه ها باهات رفتار می کنم؟
ستاره: خودت می دونی از ترحم بدم می اد.
اردلان: یعنی علاقه من از رو ترحمه؟
ستاره: نه، ولی تو این شرایط دوست ندارم کسی...
اردلان: ما با هم کلی قرار داشتیم.
ستاره: آخه.
اردلان: هنوز، سر حرفت هستی؟
ستاره: ولی؟

- اردلان: می‌خوام بهم قول بدی.
ستاره: الان وضعیت من دیگه فرق می‌کنه.
اردلان: می‌خوام بهم یه قولی بدی. بهم نه نگو.
ستاره: تو اولین کسی هستی که فقط دوست داشتیم نه چیز دیگه.
اردلان: واقعاً من رو دوست داری؟
ستاره: خودت خوب می‌دونی.
اردلان: پس بهم نه نگو.
ستاره: راجع به چی؟
اردلان: بهم قول بده.
ستاره: حرفت رو بزن.
اردلان: من تصمیم رو گرفتم.
ستاره: چه تصمیمی؟
اردلان: من...
ستاره: چیزی شده؟
اردلان: می‌خوام با هم زندگی کنیم. دوتائی.
ستاره: الان، تو این وضعیت؟
اردلان: آره این بهترین موقع اس.
ستاره: واسه چی توی این شرایط؟ چرا قبل از آزمایش نگفتی؟
اردلان: این درست‌ترین تصمیمیه که تا حالا گرفتم.
ستاره: تو فقط می‌خوای به من یه لطفی کرده باشی.
اردلان: من ازت خواهش می‌کنم قبول کن. خواهش می‌کنم.
اردلان: ستاره... ستاره... وایستا.

صحنه سیزدهم

تاریکی. تنها صداها را می شنویم:

- اردلان: آخه چه جوری این کارو کرد؟
شهلا: با تیغ.
اردلان: حالش چطوره؟
شهلا: پرستار می گفت کاش مرده بود. راحت می شد.
اردلان: خیلی خون ازش رفته؟
شهلا: وقتی رسیدم هنوز از رگای مچش خون می زد بیرون، خون و آب کف سرامیک های حموم و سرخ کرده بود.
اردلان: چرا باید اینجوری بشه؟
شهلا: همیشه تنهایی تصمیم می گیره.
اردلان: می شه دیدش؟
شهلا: ایزولش کردن؟
اردلان: باهاس حرف زدی؟
شهلا: یه کمی. گفت این نوشته ها رو بدم به شما.

روشنایی. صحنه خالی است. صدای ستاره را می شنویم:

- صدای ستاره: چراغ قرمز، چهار راه پرهیاهو، دخترک گل فروش چشم در چشم سگی در ماشین، سگ غرق در نوازش، دخترک با خود گفت: «ای کاش ... ای کاش ...»

پایان

زمستان هشتاد و چهار